

همیشه رو به خیابان

خاطرات یک ماه زندگی در مراکش

پیمان یزدانی



شماره انتشار ۲۷۵

سرشناسه : یزدانی، پیمان، ۱۳۶۸-
 عنوان و نام پدیدآور : همیشه رو به خیابان : خاطرات یک ماه زندگی در مراکش /
 پیمان یزدانی؛ [تصویرگر] آناهیتا حاجی جمشیدی.
 مشخصات نشر : تهران : ایران شناسی، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.: مصور، عکس؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
 فروست : ایرانشناسی شماره انتشار ۲۷۵.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۵۱-۵۷-۳
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 عنوان دیگر : خاطرات یک ماه زندگی در مراکش.
 موضوع : سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۴
 Travelers' writings, Iranian -- 20th century
 شناسه افزوده : حاجی جمشیدی، آناهیتا، تصویرگر
 رده بندی کنگره : D۳۳۵۲
 رده بندی دیویی : ۹۵۸/۱۰۴۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۵۰۸۶۸



IRANSHENASI Publishing

همیشه رو به خیابان

خاطرات یک ماه زندگی در مراکش

انتشارات ایرانشناسی [ناشر] • پیمان یزدانی [نویسنده]
 آناهیتا حاجی جمشیدی [تصویرگر] • رومینا راستی، پوریا امیرزاده [صفحه‌را]
 • واران عزیزپور [طراح جلد]

ISBN 978-600-8351-57-3

چاپ اول ۱۴۰۱ • ۱۰۰۰ نسخه • چاپخانه صنوبر [چاپ، لیتوگرافی و صحافی]

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر اعم از دیجیتال، صوتی، چاپ، تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و... برای انتشارات ایرانشناسی محفوظ و قابل پیگرد قانونی است. استفاده از مطالب کتاب بدون اجازه کتبی از انتشارات ایرانشناسی ممنوع می‌باشد.

© Iranshenasi Publishing 2022

© کپی‌رایت ۱۴۰۱ انتشارات ایرانشناسی

تهران، خیابان طالقانی، خیابان بهار شمالی، کوچه طباطبائی، پلاک ۶، واحد ۱
 کدپستی ۱۵۶۳۶۵۵۷۱۱ تلفن: ۷۷۵۳۱۸۲۵ - ۷۷۵۳۹۸۵۹ فکس: ۷۷۶۳۸۶۸۷
www.iran-shenasi.com info@iran-shenasi.com

فهرست

۸	مسیر سفر
۱۰	مقدمه
۱۴	روز صفرم
۱۹	روز یکم
۲۸	روز دوم
۳۵	روز سوم
۴۳	روز چهارم
۴۹	روز پنجم
۶۹	روز ششم
۶۸	روز هفتم
۷۷	روز هشتم
۸۳	روز نهم
۹۰	روز دهم
۹۷	روز یازدهم
۱۰۴	روز دوازدهم

۱۱۴	روز سیزدهم
۱۲۳	روز چهاردهم
۱۳۲	روز پانزدهم
۱۴۱	روز شانزدهم
۱۵۰	روز هفدهم
۱۵۷	روز هجدهم
۱۶۳	روز نوزدهم
۱۶۹	روز بیستم
۱۷۷	روز بیست و یکم
۱۸۵	روز بیست و دوم
۱۹۳	روز بیست و سوم
۱۹۹	روز بیست و چهارم
۲۰۳	روز بیست و پنجم
۲۱۰	عکس هایم از مراکش

مقدمه

نوشتن این مقدمه را از این جهت لازم می‌دانم که یک مسأله و از آن مهم‌تر یک مسیر برای علاقه‌مندان به سفر روشن شود. از مسیری که در حال پیمودن آن هستیم، و سفرنامه مراکش در نظرم بخشی از آن مسیر و همچون تکه‌ای از یک پازل شناخت جهان و فراتر از آن، شناخت خود است.

من، پیمان یزدانی، در شهر بجنورد خراسان شمالی متولد شدم. از همان آغاز، در سنین کودکی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شهرم بهانه‌ای شد تا بدانم کتاب‌خواندن، بحث کردن و گفت‌وگو، پلی است به سوی درک این نکته که جهان‌هایی، شاید متفاوت از جهان کوچک من، هم‌زمان در میلیون‌ها نقطه متفاوت دنیا وجود دارند. شناخت آن جهان‌ها و لمس آنها از آن به بعد برای آن کودک سردرگم تبدیل به یک رؤیا شد. سال‌ها بعد، ورود به مدرسه برایم آغازگر مسیر تازه‌ای بود که خوب یا بد، دنیای ذهنی مرا شکل داد. مسیری که آن روزها در مدرسه با خواندن مخفیانه کتاب‌های متفرقه و رمان‌های جذاب و مجلات غریب، هم‌زمان با درس‌های

سنگین و البته بدون جذابیت، برای من شکل می گرفت. آن روزها مدرسه و نظام آموزشی تشخیص می داد راه نجات در مهندسی شدن است و مسیر تحصیل در رشته های انسانی را در برابرمان نمی گذاشت.

آن زمان، در نبود راهنمایی آشنا به دغدغه هایم، بزرگ ترین سلاح من غریزه ام بود. غریزه ای کُند و هنوز ترسو که یک درمیان جرأت ابراز خواسته هایم را پیدا می کرد. بعدتر، در سال کنکور، خودم را یک سال در خانه حبس کردم تا بتوانم به تهران بیایم. تهران در میان همه آنچه از کتاب ها و مجلات می خواندم، در نظرم شهری رؤیایی بود که گمان می کردم می تواند غریزه کُند و ترسانم را تیز و بُرنده و کارساز کند. خلاصه با جنگ و جدال با مشاوران مدرسه و دوستان و نزدیکان به تهران آمدم و با چراغ قوه ای نحیف در رشته مهندسی شیمی دانشگاه علم و صنعت، رهسپار فتح قله های پرافتخار شدم. روزهایی پر از سرگستگی و ترس، روزهایی پر از نفهمیدن دروس، خواندن پشت خواندن برای قبول شدن، روزهای گیجی، روزهای امتحان و شب های ترسناک قبل از امتحان. قطعاً تنها دلیل ادامه تحصیل در آن روزهای سخت، پتک سربازی اجباری بود که مخم بالای سرم ایستاده بود و ادامه راه را برایم قابل تحمل می کرد. آن روزها همراه با رخدادهای سال ۱۳۸۸ به سختی گذشت و من در پی تجربه ای متفاوت برای ادامه تحصیل در همین رشته - در نبود امکان تغییر رشته، به دلیل قانون سربازی - به ایتالیا رفتم. فرصت حضور در جهانی متفاوت با قوانین و فرهنگی دیگر، فرصتی استثنایی بود تا این بار بتوانم به غریزه ام، بیشتر و با اعتماد به نفسی فزون تر، اعتماد کنم. آن روزها بالاخره فهمیدم و به خود ترسویم قبولاندم، من و مهندسی به درد هم نمی خوریم. مشتاقانه و آرام آرام دو معشوقه نهانم، یعنی عکاسی و سفر را پیدا کردم. سفر به مراکش به دنبال همین شورش علیه نظم موجود پدید آمد. در دومین تابستان دوری از ایران، تصمیم گرفتم به جای بازگشت به وطن و دیدار خانواده و فامیل و دوستان، سفری جدید به کشوری ناشناخته داشته باشم. مراکش را در آخرین لحظات، اتفاقی و بی قصد برگزیدم و با مؤسسه آموزش زبانی در آنجا مکاتبه کردم تا بتوانم در یک ماه مدت اقامتم در آن کشور، در ازای داشتن جا و غذا، به کودکان مراکشی زبان انگلیسی درس بدهم. همه چیز به طور فشرده جلو رفت و من چند هفته بعد در مراکش اسرارآمیز و رؤیایی بودم. یک ماه

زندگی در کشوری که تجربه جدیدی پس از ایتالیا، جهان متفاوت قبلی، بود و به چالشی عظیم برای من بی تجربه تبدیل شد. سفرهای بی شمار من از آن روزها بیشتر و بیشتر شد. سفر برای من از آن روزها به شاه کلیدی بدل گشت که درهای بسته بسیاری را می توانست باز کند. از قفل های ارتباط انسانی و شناخت جهان تا شناخت خود و روابط شخصی.

اما اکنون شرایط متفاوتی را تجربه می کنم. امروز هفت سال از پایان دوره کارشناسی ارشد در ایتالیا و بازگشت خودخواسته ام از آن کشور می گذرد. در این سال ها، سه سال در خبرگزاری ایسنا، عکاسی خبری را دنبال کرده ام و هم زمان با آن، دوره سربازی را گذرانده ام. اکنون با غریزه ای تیز و برنده و خودآگاهی ای بی تعارف و صریح، در کنار عکاسی و سفر، روزگار را، سخت ولی راضی، می گذرانم.

همیشه و در طی این هفت سال به دنبال فرصتی بودم تا این سفرنامه بیست و شش روزه به مراکش را که همان روزها و شب ها در صفحه فیس بوکم منتشر می کردم، همان که پیچیده ای بی بدیل برای آغاز دوستی با بسیاری شد، در قالب یک کتاب منتشر کنم. این فرصت بالاخره فراهم آمد، اما این بار در یک دوراهی سترگ گرفتار شده بودم. خواندن خاطرات یک جوان بیست و پنج ساله و بی تجربه و با ترس های فراوان و بیرون آمده از دنیایی پر از عرف و نبایدها و نبایدها، این بار در سی و دو سالگی، من را بارها به لبخند و سرزنش و تمسخر وامی داشت. حالا من خود را از دورترها و کمی جلوتر نظاره می کردم: در مسیری که به سختی و با درایت و البته با زمین خوردن ها و خطر کردن های بسیار طی کرده بودم. جوان ابتدای مسیر، پیمانی است که اکنون چندان او را نمی شناسم و از او عبور کرده ام و صرفاً درس های مهم و البته سنگینی را از او آموخته ام. حال، دوراه پیش رویم بود. یا اینکه با دست بردن در متن سفرنامه و اصلاح قضاوت هایی که گاه از سر جوانی و خامی پدیده آمده بودند، تصویری آراسته تر و مقبول تر را از آن پیمان روزگار گذشته ترسیم کنم (انگار که از یک مسیر چندساله آموختن به بهای سنگین خبری نبوده است) یا از سوی دیگر، در حد توانم در متن دست نبرم و بگذارم خواننده (به خصوص خواننده جوان نسل بعد درگیر با همان عرف ها، بایدها و نبایدها و یاد نگرفتن ها) خودش این مسیر دگرگونی و تغییر نویسنده را حس و تجربه کند. مسیری که سفر مراکش اگر

نگویم آغازش بود، حداقل به آن شتاب بخشید و کمک بزرگی به تیز کردن چاقوی خودآگاهی ام داشت.

در این دوراهی سخت، راه دوم را انتخاب کردم و کوشیدم جز موارد ضروری و اندک، در متنی که شب‌های متوالی و با وضع و حال خستگی هر روز، می‌نوشتم تا ثبت شود، دست نبرم. به این امید که اولاً خواننده محترم، از ابتدا مسیر تغییر، تحول و تأثیر سفر و بیرون آمدن از محیط امن را روی نگارنده مشاهده و تعقیب کند و دوم، اگر خواننده‌ای در مسیر مشابه من قرار دارد، همان مسیری که ابتدای این مقدمه به آن اشاره کردم، قوت قلبی بگیرد تا بتواند برای تغییر، برای خروج از محیط امن، برای تبدیل نمی‌شود و نمی‌توانم به خواستن و توانستن و شروعی برای چسیدن مزه لذت بردن از کاری که دوست دارد، مصمم شود. امیدوارم این سفرنامه، در حد و توان خود در کمک به تعقیب این مسیر موفق باشد و خامی و سادگی این سطور به پای جوانی و تازگی قلم این نویسنده نوشته شود.

در پایان و به منظور سهولت مطالعه این سفرنامه، عکس‌های برگزیده از سفر در پایان کتاب آمده است، اما می‌توانید عکس‌های بیشتر و مفصل از این سفر را با اسکن Qr-code در انتهای هر فصل، در سایت ایرانشناسی مشاهده کنید.

پیمان یزدانی

بهمن‌ماه ۱۴۰۰

yazdani.peyman.89@gmail.com